

# با شاعران امروز

زیر نظر شورای شعر

## دوستان شاعر سلام!

- همراه اشعارتان، مختصری از شرح حال خود را نیز بنویسید!
- نام و نشانی خود را - هم بر پشت پاکت؛ و هم بر بالای نامه - بنویسید!
- اشعار پس از تأیید شورای شعر، در نوبت چاپ قرار می‌گیرد.
- در صورت علاقه، گزیده‌یی از شعرهای شاعران شهرتان را بفرستید.

تهران - تقاطع فلسطین و انقلاب - ساختمان مهر - ماهنامه‌ی حافظ (بخش شعر) - کدپستی ۱۴۱۶۸

### عالم رنگین خیال

در تب عشق، نه تنها دل شیدای من است داغ این آتش سوزان به سرا پای من است بوسه‌ی گرم تو تنها به لبم کام نداد مست از این باده‌ی نوشین، همه‌اعضای من است مگر از ناز نگاه تو رمیدن آموخت آن شهابی که گریزنده ز شب‌های من است باده‌نوشان خبر از مستی من کی دارند که نگاه تو می و چشم تو مینای من است به یکی جلوه کز آن روی نگارین دیدم یک جهان نقش در آینه‌ی رویای من است آن‌که غافل بود از عالم رنگین خیال بی‌خبر از من و زیبایی دنیای من است دلم از اشک تهی باد که کس نشناسد قدر این گوهر تابان که به دریای من است من تهی‌دست به بازار محبت نروم سر و جان است که سرمایه‌ی سودای من است

**زنده‌یاد ابوالحسن ورزی - تهران**

### باید شکست

صبح نزدیک است یاران همتی لشکر شب را کمر باید شکست دست اگر بسته است، دیوار قفس در ره ایران به سر باید شکست تا که قربانی نگردد نسل عشق قفل زندان، زودتر باید شکست رونق بازار تزویر از زر است اتحاد زور و زر باید شکست ساخته دشمن ز جهل ما سپر دانشی شو، این سپر باید شکست در به روی پاکبازان بسته‌اند نیست تردیدی که در باید شکست

خشک‌مغزان را حصار تنگ جهل گاه هم با شعر تر باید شکست گر هنر شد جیره‌خوار جهل و جور شاخ این ننگ هنر باید شکست تا نیفتد سرو دیگر بر زمین خصم جنگل را تبر باید شکست

**مصطفی بادکوبه‌ای (امید) - تهران**

### آفت جان

در غم هجر تو دمساز به آهم هر شب باشد این آتش جان‌سوز، گواهم هر شب نیست امید وصال، به تب عشق تو من می‌بسازم که به‌غیر از تو نخواهم هر شب آفت جان منی از چه سراغم نایی به خدا ز اول شب چشم به راهم هر شب خواستار تو اگر نیستم ای مایه‌ی ناز از چه در هجر رخت چون پر کاهم هر شب مکتب ار نیست چو قارون ز زر و سیم مرا از قناعت به کمی ساخته، شام هر شب شاهد از جان به ره عشق ترا دارد دوست این اگر هست گنه، غرق گناهم هر شب

**احمد شاهد - اسفراین**

### ایران زمین و استاد امین

ایران من تاج سر مشرق‌زمین است جان و تنم پرورده در این سرزمین است ایران بود مهد هنر، مهد تمدن ایران همیشه در شمار برترین است مهد سنایی و فریدالدین عطار خواجه، نظامی مولوی، ابن‌یمین است دشمن نشسته در کمین مرز وطن را دشمن برای غضب ایران در کمین است

گر دشمنی تازد به خاک پاک میهن حامی ما آقا امیرالمومنین است گر فتنه سازد فتنه‌گر خاک وطن را بالله که مستوجب به قهر و خشم و کین است از برکت فارابی و رازی و سینا ایران همیشه در طراز اولین است هر دم بشارت آید از هر سوی دنیا عزم خردمندان ایران آهنین است غار و کویر و بندر و دریا و دره کوه و تمام جای ایران بهترین است آثار تاریخی آن شمس‌العماره نقش جهان، جنبان منار و باغ فین است زیبا بود دیزین و البرز و دماوند زیباترین دربند و توچال و اوین است پاییز گشته ینگه دنیا و اروپا اما همیشه خاک ایران فرودین است ایران بود چون در و مروارید و گوهر عالم اگر حلقه است، ایران چون نگین است بوسه زخم هر ذره از خاک وطن را عشق وطن در قلب بنده آتشین است تحسین نمایم رنگ صلح پرچمش را تحسین من ذکر هزاران آفرین است پرسند گر فرزانه حرف آخرت چیست؟ گویم که ایران اولین و آخرین است عشق وطن در قلب‌هامان این‌چنین است در خون طفل و پیر و برنا و جنین است غمگین مشو گر درد آوردم سرت را شعرم کنون در لحظه‌های واپسین است شعرم بود تقلیدی از اشعار استاد این شعر من تقلیدی از شعر امین است من گرچه هستم شاعر و «فرزانه» اما شعرم کم از استاد امین نازنین است

**فرزانه برومند - تهران**

## برای استاد پروفسور امین فرزند افتخار آفرین ایران زمین

به هفت گنبد مینا قسم که حرمت عشقی  
به حال ما نظری کن که در نهایت عشقی  
شکست زورق شعرت ز تندباد حوادث  
به جنر و مدّ سرشکت نشست شبهت عشقی  
من از صداقت ایمان طریق عشق تو پویم  
چرا که فرّ فراست ز تست و زینت عشقی  
چو نال در نی و در فاق هر قلم به ترنم  
نوای ناله‌ی داوود در امانت عشقی  
تو بحر دانش و فضلی، گهر ز جان تو جوشد  
غریق بحر صفایی، ضمیر فطرت عشقی  
کمال فکرت و فضلی، ندای ناله‌ی خلقی  
سخنوران همه واقف که وقف ساحت عشقی  
قسم به پرچم ایران، عقاب قله‌ی ایمان  
که در طریقت دین گستری، حقیقت عشقی  
تویی که در ره دانش وحید و فرد فریدی  
منم که خواهمت ای فرّ جان به همّت عشقی  
مطیع قادرِ قاهر، مدیر و قائد قابل  
امین مکتب ایمان، شکیب شوکت عشقی  
همان حکایت پیشین که در گذشته شنیدی  
شکست کلک تو را بی سبب به جرات عشقی  
شکست ظاهری‌ات، فتح ماندگار قلم شد  
به سالکان طریقت قسم که آیت عشقی  
به وقت حادثه‌ها پُرتوان و اهل نبردی  
به وقت بزم ادب چون شراب نشات عشقی  
حدیث مردم ایران، حدوث حادثه‌هایی  
که در بیان مطالب، قیام قامت عشقی  
شکوه شعر تو و حافظانِ حافظِ عشقات  
امین و امن و امانی و در امانت عشقی  
قدیر قدر تو ای محتشم به حشمت اعظم  
مقدّر است به حکمت خطیب خطبت عشقی  
حفیظ حافظ قرآن، شفیق صادق ایمان  
نعیم نعمت یزدان، رحیم رحمت عشقی  
نماد و مظهر جانی، رهین روح و روانی  
قیام قامت عاشق، نماز شوکت عشقی  
خلوص خالص ایمان، یقین کامل ایقان  
به سالکان طریقت، حکیم حکمت عشقی  
برم شکایت خود را به رهبری که تو دانی  
مُرید مُرسل حق است در وقایت عشقی  
خندگ کلک تو حافظ شود به خامه‌ی «یغما»  
مقدّر است مقدّر، درنگ رایت عشقی  
رضا یغمایی - تهران

## هر سخن نتوان گفت! توسط رحیم زهتاب فرد به ماهانامه‌ی حافظ

سخن به پرده‌ی ایهام دل نهفت این جا  
که هر سخن نتوان گفت یا شنفت این جا  
حکایت از سخن موش و گوش و دیوار است  
چه گونه راز دل، ای جان توان نهفت این جا  
فتاد هر که ز سر دست شُست و خاست به پا  
شکست هر که سخن را درست گفت، این جا  
سراست و سنگ چه کوبی، ندیده‌ی ایام  
که گرد بس سر حق گو به باد رفت، این جا  
مگو بهار چه شد کز کمان کش پاییز  
به سینه‌ها بنگر غنچه بس شکفت این جا  
به یاد نادره مردی که رفت و باز گذاشت  
هزار نکته که او گفت، و باز گفت این جا  
سعید نیاز کرمانی - تهران

## دوبیتی‌های پیوسته راز و نیاز با خدا

الهی! دل به آمید تو بستم  
اگر هشیار، اگر مجنون و مستم  
به سویت آمدم با آه و زاری  
هر آن چه هستم، آخر از تو هستم  
\* \* \*

نما لطفی که من بی‌اقرابیم  
گدایم من، گدایم من، گدایم  
چو مجنون روز و شب در آه و ناله  
شکسته دل نشسته در سرایم  
\* \* \*

یکی نبود گشاید عقده‌ی دل  
کشیدم رنج‌ها اما چه حاصل  
به تیر غم نشانم می‌نمایند  
ز رحمت کن مرا بر خویش واصل  
\* \* \*

ز وصلت تا دلم خرسند گردد  
به عشق و مهر تو پایند گردد  
دگر دل بگسلد از خلق پیوند  
به خوبان درت پیوند گردد  
\* \* \*

الهی بنده را حاجت روا کن  
مرا آگه ز اسرار دعا کن

ز درگاهت مران این عبد ناچیز  
مرا خاک قدم اولیا کن  
\* \* \*

منم پیشت خجل پروردگارا  
غریب و منفعل پروردگارا  
دلَم خون است از هجر عزیزان  
تویی آگه ز دل پروردگارا  
\* \* \*

انیسم بود آن دردانه فرزند  
که او هم از وطن این گونه دل کند  
نمی‌دانم چه خواهد شد نصیبم  
خدایا قلب من با خود پیوند  
\* \* \*

ز کردار بد خود شرمسارم  
سحر بگذشت، شب شد روزگارم  
در این ایام تلخ و روز پیری  
ز جور چرخ گردون شکوه دارم  
\* \* \*

خدایا عفو فرما! شرمسارم  
گنه از سنگ صحرا بیش دارم  
به نعمت‌های تو شاکر نبودم  
خوشی‌ها رفت و بد شد حال و بارم  
\* \* \*

«عربشاهی» مشو نومید از این در  
که باشد این در از هر جای بهتر  
خدا از قلب تو آگاه باشد  
نجات می‌دهد از غصّه آخر  
فاطمه عربشاهی سبزواری - تهران

## پوزش از شاعران

از همه‌ی دوستان شاعر که از سراسر  
کشور اشعار خود را برای چاپ در  
ماهانامه‌ی حافظ به ما فرستاده‌اند،  
پوزش می‌خواهیم که بر اثر لغو امتیاز  
مجله و نداشتن شبکه‌ی توزیع برای  
«نشریه‌ی داخلی» قادر به نشر اشعار  
ایشان نشده‌ایم. از شاعران  
می‌خواهیم که ارتباط خود را با ما  
برای تدوین دانشنامه‌ی ادبیات  
معاصر ادامه دهند.